و در بعضی روایات بجای نجان ربوالبصیر را آورده که بتاج عسل بود زنی را بعین حیدر دکان کشیده و شربت نوشی از آب شیر خویش بر او
گذشت و در ساعت نادرست شد تا بجناب نبوت آورد و بر هر تقدیر چون صورت حال بعرض رسید عالم تمام رسید زنی و مردی را
در میان شما شما چنین کارها می کنید چنان یا ابا البصیر گریان بیرون آمد و جبرئیل این آیه در شان ببول نبات نیز گفت در بیان
آورده که نزول آیه در شان ثعلبه انصاریست و آن چنان بود که پیغمبر غزوه فزوه می بیان و در تن از صحابه خود و عقد اخوت
میتی تا یکی را دادی نبوز آورده و آن دیگر اشغام اهتمام ورزیدی اهتمام گرفتی القصه در غزوه تبوک سعید بن عبد الرحمن را با ثعلبه برادری
و سعید در عادت پیغمبر عازم جهاد شده و ثعلبه بتهیه اسباب معیشت اهل و عیال می توقف گشت هر روز بیاد می آب خیزم و ماهی بیرون
سعید نیکو کاری و روزی بدان منزل آمد زنی سعید از پس پرده حیث نهنی بوی نخ گفت اطبخ دکان و سوسر بگشا دو متاع خود را
قریب از نظر ثعلبه بود و که هیئت کلاز داری حجاب سخنی شنوی آخر نظر نمی کرد تا بمنی کرد پس پرده چیست و گوینده این سخن
کیست ثعلبه بکر شیطان مسرور شد و گفت ای زنی در آن خانه با چنان تمام مقدار زر مخمور مستور است فی الحال ماه جانتاب از سنگ
عارض زیبایش رفع حیرت بر دل نشانده و سر را از نیش تا تمش بیک پایه آورده بیت ماه بیکوست ولی روی تو بیاد دست
سرو دلجوست ولی قد تو بالا ترین دست ثعلبه فی الحال از ملاحظه رخسار عم خواهش بی قرار و از مشاهده بنفشه پرتابش پریشان روزگار شد
ع عشق آمد چشم شرم بر دوخت ثعلبه پرده آزرم از پیش برداشته پیش بر وه آمد و خواست که چنگ را در دامن آن زن
زن گفت ای ثعلبه روا باشد که تو دست برادر خانه ی خود بیکنی او در راه خدا بغزو اشتغال دو تو اینجا قصد حرام او بیکنی سخن آن زن
کار گر شد و نعره زد و از خانه بیرون دوید و روی بصحرا نهاد و بپای کوهی بر خاک فتاد و چون نیم مرغ بسمل طپیدن آغاز کرد حضرت
کعبی بر او خشم آورده علم صبر و سکونش نگونسار گشت آتش حیثیت در کاشانه مشکبایی افتاد و متاع آرام و قرارش بتاراج رفت
بدان آن در دل شاد و جوشی که پیاده شد هر و بیش فرخشی شبها تا روز فریاد میزد که الهی نا امانه انت تو موعود امانی و گناه
من موعود مغفرت گناه کاری توی اهب علیات و منم مرتکب خطیات من سرتا پای جسمم و تو ستار العیوبی و من از پای تا سر گناهم
و تو غفار الذنوبی بیت منم مانده در دام عصیان اسیر تو هی هر زه مانده در دست گیر چندان در کوهستان بسر برد که کوب
جلالت حضرت رسالت بمدینه رسید و ربیع همایون سلطان اعظم کن یکون سایه دولت بر معارف ساکنان پیشه افکند اهالی طرق
باستقبال سلطان رفته هر یک از برادر خود استفسار احوال سفر نمودند سعید چند انکو اشطی رو بدار ثعلبه بود و نه از دیگران
و نه از مهم و خبری شنیده دلش بسته آمد و چون بخانه در آمد اول بار از عیال کیفیت حال ثعلبه استفسار کرد زن صورت ماجرا
باز نمود و گفت حال ثعلبه در کوه با نهر اهم و اعده و بفزه زنان و فریاد کنانست سعید گریان گریان بطلب می بیرون آمد و بهر جا که نظر
داد آثار ثعلبه را یافت در پیش سنگی نشسته دست حسرت بر سر زده و آواز بلند میگفت و اغدا اتاه و اجنباه و ای از شرمساری و ندامت
فردا و از حسرت درد قیامت سعید پا بدور او در کنار گرفته دلداری داد و گفت ای برادر ع برآر سر که طلب آمده و دلدار
بر تو تیر تا روی بدار الشفا بنهوت آریم شاید که این درد را دوایی و این رنج را شفایی بدید آید ثعلبه گفت اگر آمدن ما بیارست و استعانت

من برند و سستی در گردن من افکنند چون چندگان گرزهای بهوشت خوابه مرد و سرای بر بیت برآشفته و نقابی گردان از
مشان کشان چه سگالم گو بجای بر بریم سعید دستهای بی بسته نقابی در گردنش انگند و بمدینه در آورده و ثعلبه را در سرای
مضانه نام جزء آن چه در آشیند و دوان چاه بود چون پدر را بدان منوال دید گریان شد و گفت ای پدر این چه صورت گرفت
شاه و اینکنم ثعلبه جواب داد که ای نور دیده این حالت گناه کار است در دنیا تا مجازات ایشان بگوناه شد و حقیقی القصه گروه ایشان
بدر خانه ابوبکر و صدیق از زین و اتمه آگاه شده از منزل بیرون آمد و چون بر ابر اطلع یافت ثعلبه را از پیش خود برداشت و گفت آن
دو شیخ خیانت کرد و پیمان است که بعذاب گرفتار کرای برداشت عقوبت تو بن زند از آنجا دانست در سیده و دو
رخ نا امید گاه زوال سوخته ثعلبه بنا و پس نزد عثمان رفتند و بعد از آن سلام تقبیل گفت ای ثعلبه بنا پس گفت که غیرت بیرون شد
پیش غراب تو مرا نشنوده و چون با بیر المؤمنین علی علیه السلام ملاقات کرد نزد مو کرای ثعلبه بنا نشسته بود حضرت علی سیما بر ثعلبه
ایستاده و آواز داد که المذنب المذنب بیت پا و شما بر درت بارگنا داد آورده ام با خجالت ای کنی و چرا داد آورده ام جان بر دو بیان
عذر خواه آورده ام مرهمی نیز دل ریشم گرد و مرا بی دوست بر امیدی و رسوای جان و رگاه آورده ام حضرت شرف جارت ارزانی داشت
و پرسید کرای ثعلبه این چه حالتست ثعلبه عنوان قصه عرض نمایند خواجه عالم صلوات الله علیه فرمود که لیکم کنای بوی و ترک خطای او تو حاضر شد
از پیش من بیرون رو و ملازم درگاه انصار باش تا چه فرماید ثعلبه بیرون آمد و روی بصحرا نهاد و خرمنش عیش ناگاه گرد بادی بر آن جا زد و خرمن
بسوزد و بجو هستم که علامت توانستیا کنم اما چون پیغمبر مرا از زن خود بازداشت مخالفت کردن دیگر با تو بیوندم ثعلبه زبان در گرفت و بهیبت آن
در آمد و سینه آمید و بر زمین سقط شد و گفت خدایا مرا از زن خودم براند و دست از امیدی بر روی من نشاند بیت این زمان
از همه کس بر خود گرفتار گاه بی نیازی و بس ای فریاد نفسان اگر تو در پذیرفتگی گرد بدیر و دوای او پس بگیران اگر تو دست گیر گنا
گر دست گیر چند روزی بر بین سوز و گداز بسیر و شبی چند گریه و بخانه بیابان آورد و عاقبت بشارت غایت بشارت حاجت رسانید
و نماز دیگری بود که جبرئیل این آیه آورده و فرمود یا رسول خود دست بیکوید چرا بدگمان مرا بیزاری زمن در خواه تا من بیامزم رسول صلی الله علیه
و سلم با مسلمان فارسی علی الترتیب ثعلبه نزد تا و شبانی ایشان را نشان داد که شب بدین وادی گاه و در زیر این درخت فی الحال
ایشان بسر کردند تا شام در آمد و زراه سیاه پوش شب روی بطرب و جعفا اهل لیا آورده بیت صوفی خرشید گیتی گشت
کرد گلی سیمه پروین بست ثعلبه بزیر آن درخت بنجاه و نیاز بستر آمد و مناجات و نیاز آغاز نمای که الهی زمره و ما خودم و از مرحمت
بیستا مرا دی موسوم تو تیز اگر بر فی و بیکو آرم و چار گاه خود از که جویم بیت چاره ما ناگزیری یا دریم که تو بر فی بگو آرم
مرا تنگی گریان شد و سلسان از زاری ثعلبه عریان گشت و از پیش آه بگشاد البشارت البشارت بیت رسید زده گوای
فرمان رسید گل او گفت و استیم عیش ای ثعلبه زده با دگر حق سبحانه ترا چاره بزید و پیغمبر خدای تو سلیمه و آیه نازل شد
برای خواند و ثعلبه را بمدینه آمد حضرت رسول در مسجد نشاند بیکو بفتح ایشان نیز نقد اندوه و بجمال مشغول شد حضرت سلیم

Copyright © Tehran University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)